

فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

شماره سوم - پاییز ۱۳۸۸

صص ۱۲۸ - ۱۰۱

نقد نظریه تاریخی حاکمیت در پرتو مفهوم میراث مشترک بشر

حمیدرضا جمالی^۱

تاریخ دریافت: ۸۸/۸/۱

تاریخ تصویب: ۸۸/۹/۱۸

چکیده

هیچ عاملی نمی‌تواند به اندازه مفهوم میراث مشترک بشر، نظریه تاریخی حاکمیت دولتها را نادیده گرفته و یک منفعت مشترک را به جای آنچه منافع ملی دولتها نامیده می‌شوند، منعکس کند. این مقاله، ابتدا به این نکته می‌پردازد که میراث مشترک بشر، محصول وابستگی متقابل اقتصادی و بوم‌شناختی جهان است. اهمیت وابستگی متقابل در حوزه میراث مشترک بشر در این است که زوال مفهوم سنتی دولت حاکم مستقل را روشن می‌کند. از آنجا که نظام دولت-ملت بر مبنای حداکثر منافع دولتهای مستقل و در تضاد با منافع نوع بشر پایه‌گذاری شده، این واقعیت را که در یک جهان وابسته به هم، حاکمیت بزرگترین مانع در اجرای جهانی میراث مشترک بشر است، مورد بحث قرار می‌دهد.

سپس هدف این خواهد بود که زوایایی از رویارویی و تقابل اصل حاکمیت و میراث مشترک بشر را روشن سازد. محور بحث این است که اجرای موفق میراث مشترک بشر منوط به تعریف مجدد اصول حاکمیت مطلق و حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی است.

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

همچنین به‌طور آزمایشی و تجربی، انتظارات هنجاری برای یک اصلاح اساسی در نظم بین‌المللی بیان خواهد شد. به عبارت دیگر، در دو زمینه، راه‌حل آزمایشی برای برچیدن موانع اجرای موفق میراث مشترک بشر و تحقق اهداف اصولی و مطلوب را ارائه می‌دهد.

واژه‌های اساسی: میراث مشترک بشر، حاکمیت، وابستگی متقابل، رضایت فرضی، مداخله زیست‌محیطی.

مقدمه

تردیدی نیست که اصول حقوق بین‌الملل، پایدار و تغییرناپذیر نیست بلکه به مقتضای تحولات جامعه بین‌الملل تغییر می‌کند، زیرا اصول حقوق بین‌الملل به‌طور کلی عرفی هستند و تغییرات آنها نیز پس از تحولات اجتماع صورت می‌گیرد. امروزه حقوق، بر فراز دولتهاست و «اصل همبستگی جهانی» به جای «اصل استقلال دولتها» و «اصل تبعیت از سازمان جهانی» به جای «اصل حاکمیت دولتها» و به عنوان اصول جدید حقوق بین‌الملل پدیدار و شناسایی گردیده‌اند و حداقل حاکمیت مطلق به حاکمیت محدود و نسبی تبدیل شده است و میراث مشترک بشر قطعاً محدودکننده حاکمیت دولتهاست. آنچه مورد نیاز است، محدودیت حاکمیت مطلق بر مبنای روابط متقابل و به سود سازوکارهای بین‌المللی طراحی شده برای تضمین منافع مشترک است. توسعه مفاهیمی چون آزادی دریاها یا میراث مشترک بشر، بازتابی از تفکر حاکم در یک دوره تاریخی است. مهم نیست که میراث مشترک بشر از جانب پارادو^۱ در مذاکرات مربوط به نظام حقوقی دریا در اوت ۱۹۶۷ و یا از طرف کوکا^۲ و کمی قبل از آن، در ژوئن ۱۹۶۷ در جریان مذاکرات مربوط به فضا مطرح شده باشد. آنچه مهم است اینکه از زمان طرح آن و در دهه‌های اخیر توجه ویژه‌ای را به خود معطوف نموده و مذاکرات پر مناقشه‌ای را در مجامع بین‌المللی باعث شده است. در مورد وضعیت حقوقی «مناطق مشترک» و خارج از قلمرو صلاحیت ملی دولتها به‌ویژه اعماق دریاها و اقیانوس‌ها، فصای ماورای جو، ماه و دیگر اجرام آسمانی، مدارهای زمین، انرژی خورشیدی و نیز در موضوعاتی دیگر در قلمرو ملی دولتها مانند جنوبگان، محیط‌زیست، حقوق بشر، ژنوم انسان، میراث

1. Arvid Pardo

2. Cocca

طبیعی و فرهنگی جهان، فناوری، میراث فرهنگی زیر آب، غذا، تغییرات اقلیمی، تنوع زیستی، تنوع ژنی در محصولات کشاورزی، تنوع فرهنگی و... کاربرد یافته است. میراث مشترک بشری دربردارنده پنج عنصر عدم تخصیص، کاربرد مسالمت‌آمیز، نفع بشر، تقسیم منافع و اداره بین‌المللی است که با مفهوم سنتی حاکمیت در تعارض است.

۱. وابستگی متقابل اقتصادی و بوم‌شناختی

وابستگی اقتصادی را چنین می‌توان تعریف کرد: «به هم پیوستگی مستقیم و مثبت منافع کشورها به نحوی که تغییر در وضعیت یک دولت بر وضعیت دولتهای دیگر در همان جهت تأثیر می‌گذارد». به همین ترتیب وابستگی بوم‌شناختی، وابستگی همه عناصر زیست بومی، زندگی بر روی زمین، نظام طبیعی و نیازها و آرزوهای انسان و مهمتر از همه انسانها با یکدیگر را مشتمل می‌شود (UN Doc. A/C.2/SR. 1466/1972).

میراث مشترک بشری، یکی از پیامدهای دنیای به هم وابسته است و بر مبنای این است که وابستگی کشورها، تکالیفی را هم به عنوان مسؤولیت حفظ محیط‌زیست جهانی و هم به عنوان تعهد به توزیع مجدد ثروت جهانی، تحمیل کرده است. در ابتدا، از نظر توزیع مجدد ثروت‌های جهان، درک مهمی از نقش وابستگی در پیشرفت میراث مشترک بشر وجود داشت. در دهه ۱۹۷۰ به راحتی می‌شد از بیانات سیاستمداران وابستگی اقتصادی دو جانبه را درک کرد؛ مثلاً پارادو، میراث مشترک بشر را به عنوان انجام یک کارکرد مسالمت‌آمیز در منفعت عمومی و بهبود جامعه بین‌المللی به هم وابسته دید. هنری کیسینجر نیز به همین ترتیب معتقد بود که اعمال رژیم میراث مشترک بشر می‌تواند وابستگی جهانی را از شعار به واقعیت تبدیل کند (Baslar, 1998:119).

از اواسط دهه ۱۹۸۰ درک حساسیت وابستگی زیست‌محیطی و آگاهی از نیاز به همکاری برای حمایت از امنیت زیست‌محیطی جهانی، تعدی و تاخت و تاز کشورهای در حال توسعه را در روابط شمال- جنوب موجب شد. از آن زمان، میراث مشترک بشری، به شمشیری دو لبه تبدیل شد که وابستگی هر نیمکره را به دیگری بیان می‌کند.

از اواسط دهه ۱۹۹۰، وابستگی اقتصادی و زیست‌محیطی، به مسأله‌ای پیچیده و حل‌نشده تبدیل شده است. سرنوشت همه دولتها به‌طور جدایی‌ناپذیر و به صورت موازی به دلیل منابع طبیعی کمیاب، بحران‌های زیست‌محیطی و بار دیون بین‌المللی، به

یکدیگر وابسته است. در این دوره پیش‌بینی می‌شد که مشکلات زیست‌محیطی و اقتصادی جهانی به رشد و توسعه مفهوم میراث مشترک بشر، کمک خواهد کرد. این مفهوم به عنوان ظهور عدالت توزیعی بین‌المللی و مرحله‌ای بزرگ و با اهمیت در استقرار نظم نوین در همکاری‌های بین‌المللی نقش خود را ایفا کرد.

وقتی میراث مشترک بشر، فقط بخشی از نظم اقتصادی بین‌المللی جدید بود، بیشتر به‌عنوان آرزوی کشورهای در حال توسعه مورد توجه قرار گرفت تا کشورهای توسعه‌یافته (Sharga, 1986: 48). کشورهای جهان سوم امیدوار بودند که در سالهای آتی، کاربرد مفهوم در معادن کشف نشده جهان به نفع آنها باشد، تا سهم آنها را در بازارهای مواد معدنی بین‌المللی حفظ کند و از شدت نابرابری‌های نظام جهان پس از جنگ بکاهد. بر این اساس در سال ۱۹۷۴ به‌منظور تحقق این اهداف، تلاش کردند تا نظم نوین اقتصادی بین‌المللی را بر مبنای انصاف، حاکمیت برابر، منافع مشترک و همکاری همه دولتها، بنیان نهند (UN Doc. A/9559/1974).

در دهه‌های اخیر، آشکار گردید که شرایط اقتصادی کشورهای جهان سوم، به دلیل تشدید تنش‌های شمال-جنوب بدتر شده است.

پس از چند سال، نظام اقتصادی جدید نه تنها به کشورهای جهان سوم، بلکه به کشورهای توسعه‌یافته نیز ضربه زد. کشورهای صنعتی به دلیل کسری بودجه، بیکاری و از دست دادن سهم بازار در نتیجه کاهش بازارهای جهان سوم، تضعیف شدند، اما به‌طور کلی جهان با مشکلات اقتصادی همچون کاهش قیمت کالاها، بحران اقتصادی، پیچیدگی وام‌های کشورهای جهان سوم و فروپاشی نظام مالی بین‌المللی روبه‌رو شد.

اگر به کشورهای در حال توسعه اجازه فروش مواد معدنی به قیمت عادلانه داده نشود، این امر تخریب بسیاری از نظام‌های حمایتی مواد غذایی را افزایش می‌دهد و ممکن است به قحطی، فقر و بدهکاری کشورهای جهان سوم منجر شود و در مقابل تأثیر زیادی نیز بر کشورهای توسعه‌یافته و اقتصاد جهانی می‌گذارد. کاهش بازار مصرف در کشورهای جهان سوم، مستقیماً منجر به متلاشی شدن اقتصاد کشورهای در حال توسعه می‌شود و نظام حمایت از تولیدات داخلی تجاری کشورهای جهان سوم، اقتصاد کشورهای توسعه‌یافته را تخریب می‌کند. هر سال که می‌گذرد دولتهای ثروتمند و فقیر، بیشتر در سرنوشت مشترک یکدیگر شریک می‌شوند. نظم اقتصادی منصفانه برای حل مشکل توسعه جهانی ضروری است و راه آن توسعه بیشتر مفهوم میراث مشترک بشر است.

از سوی دیگر به لحاظ بوم‌شناختی و زیست محیطی، از آغاز دهه ۱۹۸۰، جهان شاهد برخی بحرانهای زیست محیطی جهانی بوده است. «وقایع و حوادث اخیر، به شدت به جهان هشدار می‌دهد که حفظ محیط زیست، یک مسؤولیت بین‌المللی است» (دانشگاه هاروارد، ۱۳۷۹: ۲۵). نشت گاز متیل ایزوسایانیت در بوپال هند در ۱۹۸۴، حادثه چرنوبیل در اوکراین شوروی در ۱۹۸۶ و ورود ۳۰ تن مواد شیمیایی به رودخانه راین در همان سال، هشدار دادند که دولت‌ها نمی‌توانند مرزهای خود را ببندند تا از تأثیر فاجعه‌ها و رخدادهای محیط‌زیستی در امان باشند. در همین حال خطرهای و تهدیدهای زیست محیطی جهانی درازمدت، نظیر فرسایش لایه اوزن، تغییرات آب و هوایی، باران‌های اسیدی، خطرهای بالقوه بسیاری را برای حیات بشر به شکلی نو به همراه می‌آورند. کشف یک حفره ازوونی در پوشش کره (استراتسفر) جو در قسمت فوقانی منطقه قطب جنوب، توجه و ملاحظه در مورد مدارکی دال بر ارتباط تخریب لایه اوزن با شیوع فزاینده امراض پوستی، سرطان، آب مروارید، از کار افتادن نظام ایمنی بدن و نابودی محصولات را به خود معطوف کرد (همان: ۲۹).

قطع درختان جنگلی به صورت انبوه و انتشار ممتد ضایعات صنعتی در فضا باعث پیش‌بینی‌های اسفباری در مورد تغییرات آب و هوای جهانی، بالا آمدن سطح آب دریاها، زیر سیل رفتن دشتهای ساحلی و گسترش امواج گرمازا گردیده است و سرانجام بارانهای اسیدی حاوی فلزات خطرناک که مشکوک به آلوده‌کننده آبهای مصرفی و ماهیان هستند، تهدید بزرگی برای سلامت انسان است.

«رشد فوق‌العاده جمعیت، آثار منفی به‌کارگیری بی‌رویه فناوری و استفاده از انرژی فسیلی، کره زمین را به شدت تخریب کرده و عامل اصلی این صدمات انسانها هستند» (امیر ارجمند، ۱۳۷۳ و ۷۴: ۳۲۷). «باز سازی پس از جنگ جهانی دوم و توسعه اقتصادی جهان به ابعاد جدید و ناشناخته‌ای رسید. توسعه نابرابر و نامنظم، تعادل زیست‌سپهر (بیوسفر) را دچار اختلال جدی نموده و فاصله بین شمال و جنوب را زیادتر کرد (همان، ۳۲۹).

مرزهای کشوری در رویارویی با این مسائل بی‌معناست. همه این تغییرات و دگرگونی‌ها، بر عملکرد ساز و کارهای زندگی در زمینه زنجیره‌های غذایی وابسته به هم تأثیر گذاشته است. به عبارت دیگر وابستگی سازوکارها به یکدیگر به این دلیل است

که صدمه به یک سازوکار و یا نبود آن، به‌طور اجتناب‌ناپذیری یک زیست‌بوم را تغییر خواهد داد و این امر به ویرانی یک زیست‌بوم منجر خواهد شد. در جهان به‌هم وابسته به لحاظ زیست‌محیطی، آینده بشر، به‌طور جدا نشدنی به سایر نژادها و در کل به بخش قابل زیست کره زمین بستگی دارد.

امروزه، با ظهور مشکلات و مسائل بوم‌شناختی، مطالب مالی و فنی کشورهای جهان سوم، قوی‌تر از محتویات نظم نوین اقتصادی بین‌المللی دهه ۱۹۷۰ است. در این زمان، روشن است که بر خلاف منابع موجود در اعماق دریا یا فضا، منابع طبیعی حیاتی زیست‌محیطی مثل جنگل‌های مناطق حاره‌ای، در قلمرو ملی واقع شده و زیر پرچم حمایتی حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی قرار دارند. درک این حقیقت که همه کشورهای از نظر زیست‌محیطی به‌هم وابسته‌اند، حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی را بیشتر به چالش کشیده است. این چالش از ریشه‌های عقلانی پدیده میراث مشترک ناشی می‌شود. به این معنی که بشر نسبت به برخی منابع (مثل تنوع‌زیستی) یا فعالیتها (مثل انتشار گازهای گلخانه‌ای) که در محدوده حاکمیت دولت واقع هستند، نگرانی مشترک دارد. با نگاهی جامع به مسأله وابستگی متقابل، باید گفت که در این شرایط، هم کشورهای شمال و هم کشورهای جنوب، در تعریف میراث مشترک بشر نقشی یکسان و قدرتی برابر دارند. برای مقایسه و نتیجه‌گیری از یک پیامد احتمالی، سیاستهای دو کشور در قبال میراث مشترک بشر بررسی می‌شود.

ایالات متحده آمریکا، نمونه کشور توسعه‌یافته

از ۱۹۶۶ با سخنرانی جانسون رئیس‌جمهور آمریکا تا ۱۹۷۰ و اعلامیه اصول حاکم بر بستر دریاها و اقیانوس‌ها، ایالت متحده آمریکا، میراث مشترک بشر را تقویت کرد. در دوره جمهوری خواهان، ایالات متحده آمریکا به عنوان اصلی‌ترین مخالف ایده میراث مشترک بشر شناخته می‌شد. جمهوری خواهان از ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۴ از امضای کنوانسیون حقوق دریاها و معاهدات ماه که هر دوی آنها علیه منافع ایالات متحده بود، خودداری می‌کردند (Baslar, op.cit: 124). دولت ریگان سندی معروف به «کتاب سبز» را در ۱۹۸۱ به کنفرانس ارائه داده بود. این کشور به همراه دیگر کشورهای صنعتی علاقه‌مند بود موضوع‌هایی را فیصله دهد. موضوعات رویارو در آن زمان مانع امضای کنوانسیون از سوی آمریکا گردیده بود (مانتانو، ۱۳۷۶: ۲۳۳).

دولت ریگان در ۹ جولای ۱۹۸۲ اعلام کرد که ایالات متحده کنوانسیون دریاها را به این دلیل که آشکارا با منافع حیاتی ایالات متحده مغایرت دارد، امضا نخواهد کرد. (Malone, 1984: 785). «برنامه امنیت ملی ریگان، تضمین دستیابی آمریکا به منابع ملی حیاتی، با تشویق تولدات داخلی و کاهش وابستگی به تولیدکنندگان خارجی بود.» (Ibid: 785).

در طی این دوره جمهوری خواهان، سیاستهای دریایی، فضایی و زیست محیطی ایالات متحده، از تحقق منافع مشترک به نفع شخصی تغییر یافت.

دولتهای نیکسون، فورد، کارتر و بوش پدر، (۱۹۹۳-۱۹۳۷) همگی علاقه مند به حفظ منافع ایالات متحده در مواد معدنی و کانی اعماق بستر دریا بودند. این دولتها در خصوص وابستگی وارداتی ایالات متحده در زمینه مواد معدنی که کشورهای در حال توسعه تولید می کردند، نگران بودند. نیکسون، فورد و کارتر تلاش بیشتری برای استخراج قانونی از ماه و اقیانوسها داشتند، اما ریگان و بوش به شدت با میراث مشترک بشر مخالف بودند. آنچه ایالات متحده خواستار آن بود، اجازه دستیابی تضمین شده به معدن کاوی تمام کشورها، چیزی جز تغییر ظاهر مال مشترک^۱ که مورد التفات کشورهای توسعه یافته است، نبود. تصور آنها این بود که با تخلف از دو کنوانسیون مربوط به بهره برداری از مناطق بین المللی، می توانند از وابستگی خود به عنوان کشور خودکفا بکاهند.

رضایت دولت کلیتون به تصویب کنوانسیون دریاها و موافقتنامه اجرایی ۲۸ ژولای ۱۹۹۴ در اجرای بخش یازدهم کنوانسیون ۱۹۸۲، این سیاستها را نقض نمی کند، زیرا نوع میراث مشترک بشر در این موافقتنامه ویرایش جدیدی است از میراث مشترک که مبتنی بر اقتصاد لیبرالیستی و بازار آزاد است. سیاستهای زیست محیطی ایالات متحده نیز نگران کننده است. به نظر می رسد که ایالات متحده، به هیچ راه حل چندجانبه بین المللی تمایلی ندارد. دولت ریگان، یگانه دولتی بود که علیه منشور جهانی طبیعت مصوب ۱۹۸۲، رأی داد. ایالات متحده، امضای کنوانسیونهای تنوع زیستی و تغییرات آب و هوا را که در حاشیه اجلاس سران ریو با حضور سران

1. res communis

۱۴۰ کشور جهان در سوم ژوئن ۱۹۹۲ به تصویب رسید، رد کرد. ایرادات آمریکا، اساساً بر مقررات کنوانسیون در ارتباط با انتقال فناوری زیست‌محیطی و مسأله کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای متمرکز است که این دو به ضرر شرکتهای چند ملیتی آمریکایی است. ایالت متحده، از پذیرش توافق‌نامه‌های تنوع‌زیستی، فناوری ژنتیک و مالکیت معنوی و نیز تنوع فرهنگی به عنوان بخشی از میراث مشترک بشر سر باز زده است.^(۱)

برزیل نمونه کشور در حال توسعه

برزیل از بسیاری جهات مثال روشنی است از اینکه چگونه منافع ملی و سیاستهای توسعه‌ای، گرایش کشورهای در حال توسعه را به مفهوم میراث مشترک بشر شکل می‌دهد. برزیل همانند سایر کشورهای آمریکای لاتین، در ابتدا به دنبال توسعه قلمرو ملی خود به سوی دریاهای آزاد با استفاده از تعیین منطقه انحصاری اقتصادی بود. بعد از اعلام منطقه انحصاری اقتصادی، سهم نوع بشر از منابع طبیعی غیر زنده در محدوده ۲۰۰ مایلی کاهش یافت (Cassese, 1986: 392). این کشور اعلام کرد که منابع طبیعی بشر در اقیانوس برخلاف منطقه انحصاری اقتصادی، که نمی‌توان بدون فناوری مناسب استخراج کرد، بخشی از میراث مشترک بشر است. نماینده برزیل در این زمینه در جلسات کمیته بشر حقوق دریاها مدعی شد که میراث مشترک بشر، توزیع منصفانه منافع میان دولتها را حتی اگر دولتها در استخراج آن مشارکت نداشته باشند، پیش‌بینی کرده است (UN Doc. A/AC.138/SC.1/5 R.5: 43).

اعلامیه مونته‌ویدئو (۱۹۷۰) در مورد حقوق دریاها که برزیل یکی از ۹ کشور آمریکای لاتین صادرکننده این اعلامیه است، بر حق کشورها بر استخراج منابع طبیعی واقع در سواحل دریایی برای پیشرفت و بهبود سطح زندگی مردم تأکید می‌ورزد (UN Doc. ST/LEG/SER. B116: 588).

نماینده برزیل، در جایی دیگر، دیدگاه گروه ۷۷ را در مورد اعتبار اعلامیه اصول حاکم بر بستر و زیر بستر [دریاها] در سال ۱۹۷۰ اعلام کرد و گفت که میراث مشترک بشریت محتوایی حقوقی دارد و مفهوم حقوقی توصیف‌کننده خود است (Baslar, op.cit: 129).

این سیاست دوگانه برزیل همچنین در مورد مدار ثابت زمین دیده می‌شود.

برزیل در دسامبر ۱۹۷۶ همراه با برخی کشورهای استوایی (کلمبیا، کنگو، اکوادور، گابن، اندونزی، کنیا، نارو، پرو، سومالی، اوگاندا و زئیر) در بوگوتا (کلمبیا) تشکیل جلسه دادند و بیانیه‌ای مبنی بر حق حاکمیت بر این مدار در بالای منطقه تحت حاکمیت خود صادر کردند (The Declaration of Bogota¹, 1976، نواده توپچی، ۱۳۷۸: ۱۲۹-۱۲۱). در حالی که این بخش‌ها به‌ویژه بر فراز دریای آزاد، بخشی از میراث مشترک بشر بوده و این اعلامیه خلاف نصّ معاهده فضا و خارج از ادعای حاکمیت دولتهاست. برزیل، همچنین این نظر را ارائه داده است که دولتها باید حق کنترل اطلاعات حساس نسبت به منابع طبیعی خود را داشته باشند و در عین حال از اجازه دسترسی آزاد به اطلاعات آماری که بدون موافقت کشور مبدأ ممکن است حقوق حاکمیتی آنها را تهدید کند نیز حمایت کرده است (Baslar, op.cit: 130).

فراتر از همه، با توجه به حمایت زیست‌محیطی از منابع طبیعی، کشورهای در حال توسعه به رهبری برزیل هم در کنفرانس استکهلم و هم در کنفرانس ریو، بر تعریض ناپذیری اصل حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی تأکید نموده‌اند. (اصل ۲۱ اعلامیه استکهلم ۱۹۷۲ و ماده ۲ اعلامیه ریو ۱۹۹۲ بر اصل حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی، تأکید دارند.)

فراخوان‌هایی که برای کاربرد میراث مشترک بشر در محیط زیست جهانی صورت گرفته، مورد پذیرش کشورهای هم‌چون برزیل - که به تعبیر آنها این جنبش زیست‌محیطی، توطئه‌ای از سوی کشورهای ثروتمند برای جلوگیری از پیشرفت کشورهای فقیر بوده است - واقع نشد (N.Y. Times, 13 May, 1982).

در خصوص بخش برزیلی آمازون، کافی است به این مطلب اشاره شود که در حالی که گرایش به پذیرش آمازون و منابع ژنتیکی آن به عنوان میراث مشترک بشر رو به رشد است، دولت برزیل به‌شدت با هر پیشنهادی در مورد بین‌المللی‌سازی این میراث حساس مخالفت می‌کند و مدعی است که این اقدام «نوعی بازگشت به عصر مداخلات است که یادآور نظام استعماری جدید و تهدید پنهان و آشکار حاکمیت دولتهاست» (Handl, 1989: 61). به عبارت دیگر ادعا می‌شود که بین‌المللی‌سازی تجاوز غیرقابل قبول به اصل تعیین سرنوشت و حاکمیت ملتهاست (Goldembery, 1990: 24).

۲. تقابل حاکمیت ملی با منافع بشر

همان‌طور که در مثالهای فوق نشان داده شد، معمای مسأله، حول حاکمیت، حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی و منافع ملی که اغلب با ظاهرسازی و برخورد دوگانه همراه است، می‌چرخد. از این مثالها روشن می‌شود که حاکمیت، بزرگترین مانع در راه پیشرفت مفهوم میراث مشترک بشر است. سیاست دولتها بر اساس حداکثر منافع ملی اتخاذ می‌شود. به لحاظ اقتصادی، بیشتر کشورهای توسعه‌یافته، تمایلی به پذیرش شرایط مربوط به این مفهوم، که مغایر با منافع اقتصادی آنهاست، ندارند. از نظر زیست‌محیطی، کشورهای جهان سوم، این مفهوم را به عنوان مانعی برای حق توسعه خود می‌دانند. به‌طور خلاصه همه آنها در جهت منافع ملی احتمالی خود عمل می‌کنند. بر عکس، پارادو اساساً بر این باور بود که «برتری منافع مشترک بشر را می‌توان با نادیده گرفتن منافع فردی دولتها و در چارچوب یک رژیم همکاری نزدیک بین کشورها حفظ و حراست کرد.» (Pardo, 1970: 5-6).

هرگاه حقوق بین‌الملل در وضعیتی باشد که از حاکمیت ملی حمایت کند، ایده میراث مشترک بشر نمی‌تواند همچون ابزاری برای انسجام و وابستگی بین‌المللی تعبیر شود، ولی ممکن است به عنوان ابزاری برای توسعه منافع فردی دولتها مورد استفاده قرار گیرد. این‌گونه موضع‌گیری‌ها نسبت به میراث مشترک بشر، آن را به‌طور کلی بی‌اعتبار می‌کند. بنابر این تا زمانی که دنیا به قلمروهای حاکمیتی تقسیم می‌شود، منافع ملی گوناگون، به تحمیل سیاست خارجی کشورها ادامه خواهد داد. سالها طول خواهد کشید تا این مفهوم، از یک مفهوم سیاسی به یک اصل الزام‌آور حقوق بین‌الملل تبدیل شود.

اگر ما دنبال برتری منافع بشر بر منافع دولت-ملت‌ها هستیم، این رویارویی نیاز به تحلیل بیشتر دارد. به لحاظ تاریخی، تنها بعد از قرن پانزدهم بود که بشر خود را تحت مفاهیم دولت-ملت برای اهداف سیاسی سازماندهی کرد. بشر، در هنگامه فروپاشی امپراتوری مقدس روم و جامعیت مسیحیت قرون وسطی، همبستگی خود را از دست داد. نظام دولت حاکم، با صلح وستفالی (۱۶۴۸) پدیدار شد. این مدل وستفالیایی مرزهایی را تعیین کرد که در آن بشر مجبور است در کشورهایی که با نظام حاکمیت سازماندهی شده‌اند، زندگی کند. اضمحلال سلطه کلیسا و ظهور نظام دولت-ملت، یک نظم جهانی را ایجاد کرد که در آن حاکمیت ملی معادل رهایی از مسئولیت در برابر دیگران بود. «مدتهای مدید یعنی در تمام دوران اولین مراحل تکامل جامعه

جهانی (۱۹۷۱-۱۶۴۸)، افراد بشر عملاً در زیر سلطه انحصاری کشورها بودند: هر کشور بر اتباع خود حاکمیت مطلق داشت. اگر در آن دوران افراد جایی در روابط بین‌المللی داشتند، بیشتر به صورت «موضوع» یا حداکثر «ذی‌نفع» معاهدات تجاری و دریایی و کنوانسیون‌های راجع به رفتار با اتباع خارجی مورد توجه بودند، یا نوعی ابزار اقتدار فرا سرزمینی کشورها محسوب می‌شدند.» (کاسسه، ۱۳۷۰: ۱۲۸) در این نظام، حمایت و پیشرفت شأن انسانی سرکوب شد و بشر به موضوع و نه تابع حقوق بین‌الملل تبدیل شد.

در عصر فرا صنعتی، بنیان تاریخی نظم سیاسی جهانی، که همان مفهوم دولت حاکم است، درهم شکسته شده است. در یک جهان بهم وابسته اقتصادی، سیاسی و زیست‌محیطی، مفهوم حاکمیت معضلات جهانی را حل نمی‌کند. یک نمونه بارز مجادله میان کشورهای صنعتی و کشورهای در حال توسعه در ارتباط با پیمان کیوتو و کنفرانس تغییرات آب و هوا و کاهش گازهای گلخانه‌ای در اجلاس ۲۰۰۹ کپنهاگ است.

در حقیقت، اصل حاکمیت، مفهوم خود را در بسیاری از جهات از دست داده است. عوامل محدودکننده زیادی وجود دارند. از جمله تعیین سرنوشت، حقوق بشر، مسائل زیست‌محیطی، گرایش‌های فراملیتی، منطقه‌گرایی و مفهوم میراث مشترک بشر که این موارد اصل حاکمیت سرزمینی را محدود می‌کنند. رشد وابستگی دولتها به یکدیگر به لحاظ نظامی، سیاسی، مالی و اقتصادی، ملتها و مردم را به سمت موقعیت وابسته مشابهی سوق می‌دهد و باعث ایجاد مرزهای حاکمیتی، تنها بر اساس ارزشهای فنی- حقوقی می‌شود. آینده زمین را نمی‌توان تا مدت طولانی در چارچوب پدیده دولت- ملت، در نظر گرفت، در حالیکه مفهوم دولت- ملت می‌کوشد که رابطه بشر را با گروههای مختلف تاریخی، فرهنگی، قومی، نژادی و یا مذهبی قطع کند، میراث مشترک بشر در تلاش است که مردم جهان را تحت لوای همبستگی بین‌المللی، متحد کند و در نتیجه حاکمیت دولتها محدود می‌شود. میراث مشترک بشر می‌کوشد تا مردم جهان را در میان مرزهای نفوذپذیر به یکدیگر متصل کند.

امروزه مردم برای پیشبرد اهداف خود، از حکومت‌های ملی به سمت نظام‌های فراملیتی و منطقه‌ای تغییر موضع داده‌اند. در دوره پس از جنگ سرد و جنگ خلیج فارس و پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نظام‌های فراملیتی نظیر اتحادیه اروپا و سازمانهای غیرحکومتی، نقش فعالی را به لحاظ بین‌المللی ایفا می‌کند، مفهوم سنتی حاکمیت هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ نظری بیش از سایر باورهای حقوق

بین‌المللی دچار تغییر و تحول شده است. این تنزلِ حاکمیت، بسیاری از ساختارهای حقوق بین‌الملل را تغییر می‌دهد.

حاکمیت مطلق دولتها در حقوق بین‌الملل نوین تعدیل شده است و محدودیت‌هایی از جمله توسط حقوق طبیعی، حقوق بین‌المللی و خود دولتها (خود محدودیتی) ایجاد شده است. اما جایگزین آن چیست؟ کمال باشلر پیشنهادهای مختلفی را که نویسندگان بیان کرده‌اند مطرح می‌کند؛ از جمله نسخ «حاکمیت» و جایگزین شدن مفهوم «شهروند جهانی»، کارکردگرایی به جای تعبیر مربوط به قلمرو اجتماعی و بین‌المللی کردن همه منابع مادی و غیر مادی جهانی، «حاکمیت منطقی»، «حاکمیت مسؤولانه»، «حاکمیت بین‌المللی»، «حاکمیت زیست‌محیطی»، «حاکمیت نسبی»، «حاکمیت محدود»، «حاکمیت کارکردی»، «حاکمیت عمومی».

ما برای تبیین منظور خود و تحقق اهداف میراث مشترک بشر، واژه حاکمیت نظارتی را انتخاب و پیشنهاد می‌کنیم. این اصطلاح، جایگزینی مناسب برای حاکمیت کلاسیک و غیرمنطقی انحصاری است و اهمیت آن در این است که بر قلمرو هر کشور نظارت جهانی وجود دارد.^(۲)

در جهانی با حدود ۲۰۰ دولت حاکم، پذیرش میراث مشترک بشر فقط در صورتی منطقی است که بعد جدیدی از حاکمیت ارائه شود که به موجب آن، اجازه داده نشود که منافع ملی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی کشورها بر منابع جهانی بشر برتری یابد. در این بعد جدید از حاکمیت، میراث مشترک بشر به این معناست که هیچ دولتی نباید از میراث مشترک معین استفاده کند، مگر اینکه در استفاده و حفاظت از آنها سود مشترک بشر لحاظ شود. این مستلزم آن است که دولتها، سرزمین خود را تحت نظارت و قیمومیت بشر قرار دهند. از یک دیدگاه کلی‌تر، اصل حاکمیت نظارتی ناشی از سنت حقوق طبیعی است و مستلزم آن است که دولتها به عنوان نمایندگان بشر عمل کنند.

این شیوه حاکمیت می‌تواند عدالت درون‌نسلی و میان‌نسلی را میان نسل‌های حاضر و آینده محقق سازد. زیرا به دولتها امکان انتفاع و استفاده از منابع طبیعی زمین را می‌دهد و حق تخریب میراث مشترک بشر را نمی‌دهد. این شیوه حاکمیت، همچنین با اصل توسعه پایدار که بازتابی است از اصل بقای عدالت در استفاده از منابع طبیعی میان اعضای نسل‌های حاضر و آینده منطبق است. در اینجا لازم است که انطباق میراث مشترک بشر با اصل «حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی» و ضرورت تعدیل این اصل را بررسی کنیم.

حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی در برابر میراث مشترک بشر

اصل حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی کمی بعد از پایان جنگ جهانی دوم به عنوان یک قاعده حقوق بین‌المللی و به‌منظور تأیید و حمایت از حاکمیت کشورهای در حال توسعه بر منابع طبیعی خود، پدیدار شد و توسعه یافت (UN.G.A.Res 523 (VI)1952).

این اصل عموماً به عنوان اصل بنیادی نظم نوین اقتصادی بین‌المللی معاصر در نظر گرفته می‌شود.^(۳) به علاوه برای آن وضعیتی قاعده‌آمره مشابه حق تعیین سرنوشت در نظام کنونی بین‌المللی قایل شده‌اند (شریفی طراز کوهی، ۱۳۷۵).

به نظر برخی افراد دو اصل نو ظهور نظم نوین اقتصادی بین‌المللی و میراث مشترک بشریت با یکدیگر در تعارض نیستند، زیرا میراث مشترک بشر را به‌عنوان یک اصل تنظیم‌کننده رژیم منابع ماورای مرزهای ملی می‌دانند و در نتیجه شروع میراث مشترک بشر را آنجایی می‌دانند که حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی خاتمه می‌یابد.^(۴)

امروزه، این تصور تا حدودی متفاوت است: بخش‌های مهم بوم‌شناختی همانند جو، آمازون، گیاهان و حیوانات در معرض خطر و بسیاری از میراث‌های مهم فرهنگی و طبیعی جهان به‌طور کلی یا بخشی از آنها در محدوده حاکمیت سرزمینی کشورهای در حال توسعه قرار دارند.

در همه دولت‌ها این اعتقاد عمیق وجود دارد که حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی، دولت‌ها را به استفاده نامحدود و انحصاری از منابع طبیعی خود محق می‌داند. پس آنها منابع را حفظ می‌کنند، مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند، تخریب می‌کنند، یا اجازه تخریب آنها را آن‌گونه که خود می‌خواهند دارند.

از دیدگاه نظری، این‌گونه استنباط می‌شود که این مسأله برخلاف روح ایده میراث مشترک است، زیرا ماهیت میراث بشر این است که بشر فی نفسه جز امین و ناظر بر زمین نیست. در نتیجه دولت‌ها، سرزمین‌های خود را به‌عنوان امین و نمایندگان نسل‌های حاضر آینده، اداره می‌کنند. بر این اساس حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی و میراث مشترک بشر، ذاتاً مفاهیم و تصورات ضد و نقیض هستند (UNGA Res.1823, 1962).

میراث مشترک بشر باید به‌طور محدود و در مورد منابع حایز اهمیت به‌کار گرفته شود. اجرای این امر باید با حفاظت از منابع زیست‌محیطی مثل تالاب‌ها

(زمین‌های مرطوب) و گونه‌های منحصر به فرد در معرض خطر، تفاوت داشته باشد. چنین کاری مستلزم تغییرات اساسی است که به‌طور کامل با الزامات بین‌المللی مبتنی بر رضایت طرفین تفاوت دارد. شاید هیچ زمانی برای ارائه پیشنهادهای اساسی مناسب‌تر از اکنون نباشد، زیرا امروزه «حاکمیت، امر چندان منزّه و مقدسی نیست» (Chopra & Weiss, 1992: 95-117). وقتی حاکمیت سنتی به تدریج رو به زوال نهاد، حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی نمی‌تواند نا کارآمد باقی بماند. اکنون زمان مناسبی برای تفسیر مجدد و نو از حاکمیت است. در اینجا با مطالعه موردی از جنگل‌های آمازون روشن می‌کنیم که چگونه حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی باید در مفهوم جدید حاکمیت نظارت درک و استنباط شود.

بخش برزیلی آمازون، حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی و میراث مشترک

آمازون برزیلی^(۵) مثال خوبی برای توصیف مشکل اجرای میراث مشترک بشر در مرزهای ملی است.

جامعه بین‌المللی و به‌ویژه غرب معتقد است که دولت برزیل نباید برای پیشبرد اقتصاد ملی خود بر منطقه آمازون حاکمیت مطلق داشته باشد، زیرا آمازون، به خودی خود، شکننده‌ترین بخش زیست‌بوم جهان است. از سوی ایالات متحده و سایر کشورهای صنعتی فشار زیادی بر دولت برزیل برای حفاظت از آمازون وارد می‌شود (McCleary, 1991: 692). مثلاً میتران، رئیس جمهور اسبق فرانسه، پیشنهاد کرد که برزیل از حاکمیت بر آن دست بکشد، زیرا آمازون به تمامی جامعه جهانی تعلق دارد. او از یکپارچگی و اتحاد اروپایی برای نشان دادن اینکه چگونه چنین رهیافتی عملی است، استفاده کرد (Baslar, op.cit: 140).

از آنجا که مسأله به دولت برزیل مربوط است، مقامات برزیلی، توجه بین‌المللی به آمازون را نوعی مداخله در امور داخلی خود می‌دانند. مقامات رسمی برزیل سیاست خود را در این خصوص بیان کرده‌اند. رئیس جمهور سابق برزیل (Jose' Sarney) در یک کنفرانس محیط‌زیست که در سال ۱۹۸۹ تشکیل شد، شرکت نکرد و اعلام کرد که هر بخشی درباره آمازون، نقض حاکمیت برزیل است و افزود «ما بر سرنوشت خود حاکم هستیم و اجازه هیچ مداخله‌ای را در قلمرو خود نخواهیم داد» (McCleary, op.cit: 692).

به نظر رالز تخصیص آمازون به یک کشور سایر اعضای جامعه بین‌المللی را متضرر می‌کند و بقیه مردم و نسل‌های آینده از آن بهره‌ای نخواهند برد. از سوی دیگر، برای حمایت از اصل حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی ادله تاریخی و عوامل تسکین‌دهنده‌ای وجود دارد. کشورهای در حال توسعه از اینکه نتوانند حاکمیت خود را بر منابع طبیعی واقع در قلمرو تحت صلاحیت خود اعمال کنند نگران هستند و آن را تهدیدی بر حاکمیت، استقلال و موجودیت خود می‌بینند (Bedjaoui, 1987: 103). اما ضروری است که آنها را به مطالبه میراث مشترک بشر در مناطق حساس زیست‌محیطی که استعمار اقتصادی نیست، توجیه و ترغیب کرد. اصل حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی ۵ دهه قبل در سیاقی کاملاً متفاوت از اهداف کنونی ارائه شد. از این اصل نمی‌توان برای منکوب کردن منافع مشروع بشر استفاده کرد، زیرا ناگفته پیداست که دلیل وجودی این اصل، این نبوده است.

بر این اساس به نظر می‌رسد که سیاست برزیل در بهره‌برداری آزادانه از جنگل‌های گرمسیری آمازون، نمی‌تواند به عنوان سیاست درازمدت برای تعداد رو به افزایش جامعه جهانی قابل قبول باشد. برزیل نمی‌تواند به حق حاکمیت دایمی و حاکمیت ملی سنتی متوسل شود. برزیل هم مانند سایر کشورهای جهان سوم باید استقلال ملی و حاکمیت سرزمینی خود را با واقعیات جهانی به هم وابسته تطبیق دهد. پر واضح است که مجبور کردن برزیل به انصراف از حقوق حاکمیتی خود و انتظار از این کشور که با صداقت و وفاداری به نمایندگی از بشر و بدون دریافت هیچ‌گونه کمک مالی و فناورانه، از آمازون حفاظت کند، ناعادلانه است. جامعه بین‌المللی حق و تکلیف بهره‌برداری و حفاظت از میراث مشترک بشر را به‌طور منصفانه و پایدار توأماً بر عهده دارد. نیمی از اکسیژنی که ما تنفس می‌کنیم در جنگل‌های گرمسیری آمازون تولید می‌شود. ما منفعت آمازون را به‌طور مساوی تقسیم کرده‌ایم. هر انسانی و البته همه موجودات زنده از عملکرد این زیست‌بوم گرانبها سود می‌برند. به تعبیر کوکا: «اکسیژن تولید شده جنگل‌های آمازون... باید میراث مشترک بشر اعلام شود» (Cocca, 1986: 24).

بنابراین جامعه بین‌المللی باید مسئول تقسیم عادلانه بار حمایت از آمازون باشد. کاربرد میراث مشترک بشر برای آمازون، جامعه بین‌المللی را ملزم به پرداخت کمکهای مالی به برزیل و بخشش دیون خارجی این کشور کرده است. بر این اساس است که کشورهای در حال توسعه در مذاکرات اجلاس سران در ریو اظهار داشتند که: «اینها منابع ما هستند. ما خواستار بهره‌برداری از آنها هستیم، بنابراین شما باید هزینه آنچه را که ما نباید استفاده کنیم به ما پردازید.»^(۶) برزیل در این اجلاس اعلام داشت که: اگر آمازون یک منبع جهانی است، جهان هزینه‌های آن را خواهد پرداخت.» (Financial Times, 5 August 1989).

در اینجا ممکن است مشکل دیگری بروز کند و آن اینکه در این صورت، میزان بهره‌برداری از منابع توسط کشور اعطاکننده کمک تعیین و در این صورت حاکمیت تضعیف خواهد شد. کشورهای در حال توسعه در این فرض قادر نخواهند بود تعیین‌کننده باشند و پیشرفت آنها با مشکل روبه‌رو می‌شود. علاوه بر اینکه این امر به مثابه سلب مالکیت بدون پرداخت غرامت است. تصور اینکه حاکمیت‌های ملی به‌عنوان موجودات ساختگی و ظاهری، دارایی ملی‌شان توسط جامعه بین‌المللی حفظ شود، به لحاظ نظری با پرداخت غرامت از حاکمیت‌هایی که از قلمرو آنها سلب مالکیت شده لزومی ندارد. فراتر از همه این در واقع مساوی است با حق پیشرفت مردم برزیل.

ایده حمایت از حقوق جامعه جهانی نباید به تجاوز به حق توسعه کشورهای فقیر منجر شود. عنصر تقسیم مسئولیت (به عنوان یکی از عناصر مفهوم میراث مشترک بشر) کمکهای مالی عمده‌ای را ایجاد می‌کند که بر اساس آن، آمازون بدون مداخله جدی در حقوق مردم برزیل حفظ شود. انکار مسئولیت پراخت کمکهای مالی و فناورانه به برزیل برای حفظ و نگهداری آمازون، وضع مردم برزیل را بدتر خواهد کرد. در بعد حقوقی، بر اساس اصل ۲۲۵ قانون اساسی برزیل مصوب ۱۹۸۸، «جنگل‌های آمازون برزیلی... بخشی از میراث ملی است» همین رهیافت در مقدمه معاهده برای همکاری آمازون، مصوب ۱۹۷۸ دیده می‌شود (UN Doc. A/CONF. 48/14).

این رهیافت در سالهای اخیر تلطیف شده است. اعلامیه ۱۹۸۹ آمازون، نشان می‌دهد که کشورهای منطقه آمازون اندکی به سمت ایده میراث مشترک بشر حرکت کرده‌اند:

«...میراث آمازون باید با استفاده معقول از منابع این منطقه حفظ شود. به نحوی که نسل‌های حال و آینده بتوانند از این میراث طبیعی بهره‌مند شوند».

با وجود اینکه برزیل اقدام به تأسیس «صندوق اعتباری جنگل‌های بارانی برزیلی»^۱ نموده است، اما این پیشرفت بدان معنی نیست که برزیل، آمازون را به‌عنوان میراث مشترک جهانی پذیرفته باشد.

در مرحله فعلی از تحول حقوق بین‌المللی، برزیل در وهله اول حق اداره و بهره‌برداری از همه منابع موجود در محدوده حاکمیت خود را زیر بیرق اصل حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی داراست.

میراث مشترک ناشی از نداشتن حقوق مالکیتی در یک قلمرو نیست. همچنین میراث مشترک بشر به معنای استفاده انحصاری از منابع موجود نیست. بنابراین نمی‌توانیم پیشنهاد چشم‌پوشی برزیل از حاکمیت خود را مطرح کنیم. پیشنهاد ما تأسیس مقام میراث مشترک بشر است که وظیفه آن طراحی و مدیریت منابع یا مناطق جهانی در مشارکت با کشورهای ذی‌نفع و مربوط است.

۳. رهیافت‌ها

همه این تغییرات اساسی و بنیادی، نشان‌دهنده مسائل و مشکلات حاد حقوق بین‌الملل معاصر هستند، و با نظم کنونی جهانی تفاوت دارند. اصول یک نظریه آرمانی نمی‌تواند برای جامعه غیرآرمانی کاربرد مستقیم داشته باشد. حقوق بین‌الملل واقع‌گرا و اثبات‌گرای امروزی بر حقایقی مانند منافع ملی، نبود عدالت جهانی و زمینه‌های اخلاقی حقوق بشر متکی است. در اینجا رهیافت‌هایی را برای عملی‌تر شدن مفهوم میراث مشترک بشر ارائه می‌دهیم.

الف. رضایت فرضی^۲

توسعه میراث مشترک بشر از یک اصل سیاسی به یک هنجار الزامی موضوعه حقوق بین‌الملل، شاید در دراز مدت دست‌یافتنی باشد، زیرا حقوق بین‌الملل عرفی و قراردادی، مبتنی بر رضایت واقعی کشورهاست. طبق اصول سنتی، یک کشور فقط به

1. Brazilian Rain Forest Trust Fund (BRFTF)

2. Hypothetical Consent

حقوقی ملتزم و متعهد است که به آن رضایت داده باشد. این اصل مربوط به مکتب اثباتی یا حقوقی ارادی است که قواعد حقوق بین‌الملل را زاینده اراده دولتها در چارچوب عرف و معاهدات بین‌المللی می‌داند.

تا زمانی که دولتها به دنبال منافع ملی کوتاه‌مدت هستند، نه رویه دولت و نه کنوانسیون‌های چندجانبه، هیچ اعتباری به میراث مشترک بشر نخواهند داد. هیچ کس نمی‌تواند انتظار داشته باشد که در شرایط واقعی، دولتها به‌طور منطقی، عقلانی و سازگار رفتار کنند، زیرا عامل برانگیزنده شخصی در ژن‌های ساختاری آنها نفوذ کرده است (Cassese, op.cit: 392).

بنابراین، در نارضایتی دولت، الزاماً اصل حاکمیت سنتی مانعی در راه توسعه میراث مشترک بشر بوده و خواهد بود. تقابل رضایت دولت و مشروعیت میراث مشترک بشر، بازتابی است از تقابل منافع ملی و منافع جهانی.

در سطحی عمیق‌تر، این رویارویی و تقابل، ناشی از مبانی فلسفی متفاوت است. میراث مشترک بشر یکی از ابعاد نسل سوم حقوق بشر است و ریشه‌های آن در حقوق طبیعی است، بنابراین کاملاً طبیعی است که حاکمیت دولت و رضایت آن در برابر شکل‌گیری هر هنجار حقوقی الزام‌آور بین‌المللی در حمایت از منافع حیاتی بشری مقاومت کند، زیرا «مهمترین نتیجه منطقی اصل حاکمیت، رضایت است» (Brownlie, 1990: 287) و «مشکل اساسی در تلاش‌های مربوط به مبانی فلسفی تعهدات در حقوق بین‌المللی، در مفهوم حاکمیت است» (Palmer, 1992: 8).

تصمیم‌گیری در مورد مشترکات جهانی براساس مدل ایستا و اراده‌گرای حقوق سنتی ملتها شکل می‌گیرد. با وجود این، زندگی در یک جهان بهم وابسته به لحاظ زیست‌محیطی، ضرورتاً نیاز به رهیافتی جدید در جهت انصراف از ایده رضایت واقعی دولت دارد.

مفهوم میراث مشترک بشر برای مشکلات اقتصادی و زیست‌محیطی راه‌حلی‌هایی دارد. برخی از این مشکلات، حل نخواهد شد مگر اینکه حقوق طبیعی، با نظریاتی جدید در جهت حقوق جهانی بشر، باز گردد. به نظر می‌رسد باید «اصل رضایت واقعی» همه کشورها را با «رضایت فرضی» جایگزین کرد.

حتی در حقوق بین‌المللی اثبات‌گرا، روشهایی برای رضایت ضمنی دولت و حذف رضایت واقعی وجود دارد: اول، معاهداتی که به تصویب اکثریت عمده کشورهای رسیده است می‌تواند برای کشورهایی که آن را امضا نکرده‌اند الزام‌آور باشد. (دکترین تأثیر عینی)، دوم در روش تفسیر بر مبنای هدف‌نمایی، تفسیر تعهد الزام‌آوری را بر عکس رضایت اولیه دولت به دنبال خواهد داشت. سوم، دکترین قواعد آمده که رضایت و اراده کشور را با ممنوعیت انعقاد معاهده برخلاف عرف، محدود می‌کند.

نظریه رضایت فرضی محاسنی دارد. از جمله اینکه به جای رضایت واقعی همه دولت‌ها، رأی اکثریت در تصمیم‌سازی بین‌المللی و رضایت فرضی دولت‌ها کفایت می‌کند. فرض این است که آنها، به عنوان اعضای جامعه بین‌المللی، هم به لحاظ زیست‌محیطی و هم به لحاظ اقتصادی با میراث مشترک بشر موافق هستند. در این نظریه نمایندگان دولت‌ها در یک «وضع آغازین» فرض می‌شوند و فرض می‌شود که ورای «پرده جهل» در مورد کشوری که به آن تعلق دارند، صحبت نمی‌کنند بلکه نسل‌های حاضر و آینده و حقوق جهان‌شمول بشری را مدنظر قرار می‌دهند (Teson, op.cit: 115).

پیشنهاد ما این است که فقط در مورد منافع بسیار حیاتی بشر مربوط به حقوق همبستگی بین‌المللی و توسط یک مقام فراملی نظیر مقام میراث مشترک (CHA) تصمیم‌گیری شود. در این صورت قطعنامه‌های این مقام بر مبنای حقوق بین‌المللی استوار است و می‌تواند اعتبار حقوقی میراث مشترک بشر را بدون نیاز به رویه دولت‌ها و معاهدات، تصدیق نماید.

ب. مداخله زیست‌محیطی

الزام‌آور کردن میراث مشترک بشر به عنوان یک اصل حقوق بین‌المللی و در حمایت از منافع حیاتی بشر، به روش رضایت فرضی، در شرایط فعلی غیرممکن به نظر می‌رسد. از سوی دیگر بسیاری از نظام‌های حمایتی مهم که برای بهبود و بقای بشر ضروری است، در معرض نابودی هستند. در رویارویی با عظمت و فوریت این‌گونه مشکلات و مسائل زیست‌محیطی بین‌المللی، جهان یک بیداری سیاسی را تجربه کرده است، رهبران جهان به‌طور فزاینده‌ای مسائل زیست‌محیطی را از موضوعات حاشیه‌ای و جانبی، به دستور کارهای اصلی سیاسی خود منتقل کرده‌اند.

زمانی که دولتها به اهمیت مسائل زیست‌محیطی و تهدیدهای ناشی از تخریب آن برسند و هر چه حاضر شوند در رویارویی با فجایع زیست‌محیطی خطیر، از حاکمیت خود چشم‌پوشی کنند، احتمالاً آن زمان برای جبران صدمات و خسارات گذشته دیر خواهد بود.

بنابراین پیشنهاد دوم ما که بیشتر عملی است تا نظری، به منظور یافتن راه‌حلی برای مدیریت اقتصادی و زیست‌محیطی مناطق حساس است که سوء مدیریت آن احتمالاً صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید خواهد کرد. ما این راه‌حل را «مداخله زیست‌محیطی»^۱ می‌نامیم که نسخهٔ تعدیل شده‌ای از «مداخله بشر دوستانه»^۲ است.

بعد از خاتمهٔ جنگ سرد، نیروی حافظ صلح سازمان ملل، در ایفای نقش بسیار مهمتری در صلح و امنیت بین‌المللی، بعد تازه‌ای پیدا کرد. در اسناد سازمان ملل و منشور، هیچ اشاره‌ای به نقش حافظ صلح بودن سازمان ملل نشده و مرجعی برای این امر تعیین نگردیده است. این نقش در زمانی بسیار کوتاه در سطح وسیع مورد پذیرش قرار گرفت. بعد از عملیات «طوفان صحرا»^۳، زیبای خفتهٔ منشور سازمان ملل، فصل هفتم، بسان یک ازدها از خواب برخاست تا از صلح و امنیت بین‌المللی حمایت کند. در واقع این امر که از زمان جنگ خلیج فارس و با عملیات امداد رسانی به کردهای عراقی، شروع شد تا قحطی سومالی و یوگسلاوی سابق ادامه یافت و مداخلهٔ بشر دوستانه مورد پذیرش بین‌المللی قرا گرفت. حق جامعهٔ بین‌المللی برای مداخله در امور داخلی کشورها در زمینه‌های مربوط به حقوق بشر، حمایتی رو به رشد داشته است.

به‌علاوه کاهش تدریجی حاکمیت، احتمالاً مداخلهٔ زیست‌محیطی را کمتر با مشکل روبه‌رو می‌کند. بعد از گذشت قرن‌های متمادی که ایدهٔ حاکمیت دولتها، به‌عنوان اصل سازمان‌دهندهٔ حقوق بین‌الملل به کار گرفته می‌شد، در عصر حاضر، مداخله بیشتر مورد استفاده قرار خواهد گرفت. با ملاحظهٔ تأثیر مداخلهٔ بشر دوستانه، پطروس غالی دبیر کل پیشین سازمان ملل گفت: «حاکمیت دولت مفهومی جدید پیدا کرده است... سوء استفاده

-
1. Eco- Intervention
 2. Humanitarian Intervention
 3. Desert Storm Operation

(از حاکمیت) همچنین ممکن است حقوق بشر و حیات صلح‌آمیز جهانی را به مخاطره اندازد» (3: UN Doc. S/23500, 1 January 1992) در سال ۱۹۹۲، شورای امنیت سازمان ملل اعلام کرد که جامعه بین‌المللی «بیش از این نمی‌تواند اجازه دهد که پیشرفت حقوق اساسی در مرزهای ملی متوقف شود» (New York Times, 1 February 1992).

برای حمایت از اجرایی شدن رژیم میراث مشترک بشر، به نظر می‌رسد بهترین روش، پیروی از یک خط سیر موازی است که در آن نقش پاسداری از صلح به حقوق بشر تغییر می‌یابد. «میراث مشترک بشر ممکن است برای مداخله خارجی و تخصیص منابع طبیعی که به‌طور عمده در اختیار کشورهای در حال توسعه است، با یک توجیه ایدئولوژیک تجهیز شود.» (Postyshev, 1990: 59)

اصل اول اعلامیه استکهلم ۱۹۷۲ (UN Doc. A/CONF.48/14) اعلام می‌دارد که انسان از حقوقی بنیادین برای زندگی و محیط‌زیست برخوردار است. اولین اصل اعلامیه ریو نیز استحقاق انسان در برخورداری از زندگی سالم و مولد را اعلام می‌دارد. در این دو اصل و در اسناد دیگر محیط‌زیستی، به محیط‌زیست و حتی حق دسترسی به منابع انرژی از چشم‌انداز حقوق بشری نگریسته می‌شود. در این صورت مشکلات مربوط به مداخله زیست‌محیطی، چندان هم بزرگ به نظر نمی‌رسند. در اینجا لازم است که حق حیات و حق امنیت انسانها به‌عنوان قواعد آمده حقوق بین‌الملل، جهانشمول و غیرقابل نقض باشد.

هم در مداخله زیست‌محیطی و هم در سایر مداخلات بشر دوستانه، هدف حمایت از حقوق بشر است، با این تفاوت که هدف مداخله بشر دوستانه حمیات از حقوق مردمی است که در کشور مورد مداخله زندگی می‌کنند، ولی در مداخله زیست‌محیطی، هدف حمایت از حقوق نوع بشر است. اگر جامعه بین‌المللی معتقد است که مداخله، توجیهی برای حمایت از حق حیات مثلاً پنج میلیون کرد است، چرا نباید چنین مداخله‌ای در حمایت از بقای پنج میلیارد انسان انجام شود.

تخریب منابع که میراث مشترک بشر انگاشته می‌شود، نه‌تنها حقوق نسل حاضر را تضییع می‌کند که از دیدگاه عدالت بین نسلی، حقوق نسل‌های آینده را نیز در سهمیم شدن منابع طبیعی نادیده می‌گیرد. تخریب تنوع زیستی، تهدید امنیت جسمی بشر به‌شمار می‌آید و حتی همه مخلوقات روی زمین را تهدید می‌کند.

حفاظت از امنیت زیست‌محیطی به تدریج به یکی از اولیتهای اصلی تبدیل شده است که در دستور کاری دوره پس از جنگ سرد قرار گرفته است. در اعلامیه ۱۹۹۲ شورای امنیت این‌گونه بیان شده است که: «منابع غیرنظامی بی‌ثباتی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، بشر دوستانه و زیست‌محیطی به تهدیدهایی علیه صلح و امنیت تبدیل شده‌اند. اعضای سازمان ملل متحد به عنوان یک نیاز کلی، بالاترین اولویت را به حل این مشکلات داده‌اند» (Security Council Summit Declaration, 1992).

شورای امنیت در قطعنامه ۶۸۸ به نقض حقوق بشر نسبت به افراد کردستان عراق و پیامدهای آن همچون «تهدیدی علیه صلح و امنیت» می‌نگرد. با قیاس می‌توان گفت که تجاوز به امنیت زیست‌محیطی شهروندان جهان، تهدیدی به مراتب بزرگتر علیه امنیت بین‌المللی به‌شمار می‌آید.

مداخله زیست‌محیطی باید ماهیت متفاوت داشته باشد. و شاید با ایده «کلاه‌سبزیهای سازمان ملل» محقق خواهد شد.^(۷)

به‌طور خلاصه، حاکمیت دولت، حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی و حق توسعه در ارتباط با یکدیگر است و نباید گرفتن نیازهای یک کشور، اصل حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی را به مخاطره می‌اندازد و البته این اصل خود بخش مهمی از حق بر توسعه است. اما رسیدن به شرایط مطلوب ممکن است این اصل را رد و نقض کند و البته «انکار این اصل، تهدید دیگری است علیه صلح و امنیت بین‌المللی» (Bedjaoui, op.cit: 104).

نکته پایانی در مورد چنین مداخله‌ای وجود دارد: باید در مورد نقش شورای امنیت سازمان ملل دقت بیشتری به‌کار گرفته شود، زیرا این شورا نهادی است سیاسی و بر پایه قدرت سیاسی استوار است و تصمیمات آن در موارد مختلف متناقض است. در چنین وضعیتی، استفاده از توصیه‌های مجمع عمومی که آزادی عمل بیشتری نسبت به شورای امنیت دارد، عملاً پیامدهای مؤثری خواهد داشت. این روش با تمایلات کشورهای جهان سوم که هم اکثریت را در مجمع عمومی دارند و هم مداخله را در موارد ضعف دولتها مطالبه می‌کنند، سازگارتر است. یک راه‌حل آرمانی، دست کشیدن از شورای امنیت سازمان ملل و تأسیس یک «شورای امنیت زیست‌محیطی»^۱ است. این

شورای امنیت ویژه، همانند همتای خود از همان اختیارات برای به‌کارگیری اقدامات اجباری و تحریم‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی برخوردار می‌شود، اما به نظر می‌رسد تأسیس یک شورای امنیت زیست‌محیطی، در کوتاه‌مدت بعید و دور از ذهن باشد.

نتیجه‌گیری

کاربرد و اجرای مفهوم میراث مشترک بشر، مستلزم ارزیابی انتقادی بسیاری از مفاهیم و اصول تثبیت شده و دکترین‌های حقوق بین‌الملل سنتی است. میراث مشترک بشر، حقوق بین‌الملل سنتی را به مبارزه‌ای جدی فرا می‌خواند. این مفهوم، از اشکال سنتی اکتساب سرزمین متفاوت است. حاکمیت و برابری دولتها را نقد می‌کند و از برابری صوری و شکلی حاکمیت به نابرابری واقعی دولتها تغییر شکل می‌دهد، زیرا برای تحقق عدالت جهانی کشورهای ثروتمند را به تقسیم ثروت با کشورهای فقیر ملزم می‌کند.

باعث تغییر شخصیت بین‌المللی می‌شود، زیرا نوع بشر را شخصیت حقوقی بین‌المللی جدید و متمایز از دولتها فرض می‌کند و نمایندگی نوع بشر را در مقام فراملیتی (مثلاً مقام بین‌المللی میراث مشترک بشر) متجلی می‌نماید. حقوق فردی بشر و حقوق بشردوستانه در این مفهوم، تحول می‌یابد، زیرا میراث مشترک بشر به‌عنوان بخشی از نسل سوم حقوق بشر همچون حقوق جمعی بشر یا حقوق همبستگی مجسم می‌شود که با هنجارهای حقوق فردی بشر متفاوت است.

بنابراین منابع حقوق بین‌الملل بر مبنای رضایت دولت یعنی معاهدات و حقوق بین‌الملل عرفی، موانع مهمی در برابر تحقق منافع مشترک بشریت تجسم یافته در چارچوب مفهوم میراث مشترک تلقی می‌شوند. به همین دلیل میراث مشترک بشر مستلزم ارزیابی منابع سنتی حقوق بین‌الملل نیز هست. مفاهیم دوگانه «دولت» و «حاکمیت» و در نتیجه معاهده و عرف دائماً در تنظیم مفهومی روابط سیاسی در سیاستهای بین‌المللی ایفای نقش و حکمرانی نموده‌اند.

بنابراین عجیب نیست که دولتها و اثبات‌گرایان، که از وضع موجود (Statusquo) یا نظم بین‌المللی سنتی و ستفالیایی حمایت می‌کنند، با میراث مشترک بشر که مبنای خود را از حقوق طبیعی می‌گیرد نه حقوق اثباتی، به عنوان یک آرمان سیاسی

برخورد کنند و به این امر که میراث مشترک بشر بتواند از طریق رویه دولت و معاهدات موقعیت یک اصل حقوقی را پیدا کند، رضایت نداده مخالفت کنند.

به نظر می‌رسد که در مورد مشترکات عمومی یک عرف در حال ظهور وجود دارد و قواعد مربوط به حقوق و تعهدات مربوطه نمی‌تواند مبتنی بر رضایت دولتها باشد و منافع جهانی و منافع جامعه بین‌المللی باید مقدم بر منافع فردی دولتها باشد. تا حد زیادی، حقوق دیگر برآیند قدرت نیست بلکه شامل مجموعه بزرگی از بایدهاست که ریشه در عدالت، برابری و اخلاقیات دارد و بیشتر آرمان‌گراست تا واقع‌گرا.

پی‌نوشت

- (۱) برای آشنایی بیشتر با سیاستهای ایالات متحده در مورد مسائل میراث مشترک بشر رجوع شود به:
- Blaser, A.W., "The Common Heritage in its Infinite Variety: Space law and the Moon in the 1990's." (1990) 5 J. of law and Technology.
 - Malone. J.L., "The United States and the Law of the Sea", (1984) 24/4 Virginia, J. of Int'l law.
 - Schmidt, M., Common Heritage or Common Burden?, Clarendon Press, Oxford, (1989).
 - Eckert, R.D., "U.S. Policy and Law of the sea conference, (1969- 1982): A Case Study of Multilateral Negotiations" in Dilemmas of World Politics.
 - Young, D., "Mining the Earth", in The State of the World (1992).
 - Oldfield, J.R., "The Legacy of Reaganomics" Manchester, (1990).
 - Lemonick, M., "Is Bush Going to Rio?" Tim March 30, (1992).
- (۲) اصطلاح حاکمیت نظارتی (Stewardship Sovereignty)، را تارلوک ابداع کرد و منظور این است که یک دولت هیچ نظارتی بر قلمرو خود ندارد، بلکه قلمرو یک کشور باید تحت نظارت جهانی باشد (Tarlock, 1992: 29,33).
- (3) See Permanent Sovereignty over Natural Resources, UN General Assembly Resolution 1803 (XVII), Principle 21 of the (1972) Stockholm

Declaration, Article 30 of the Charter of Economic Rights and Duties of States of (1974) (UN General Assembly Res. 3281, XXIV); Principle 2 of the (1992) Rio Declaration.

(4) See Schrijver. N.J., "Permanent Sovereignty over Natural Resources Versus the Common Heritage of Mankind: Complementary or Conters, M., peters, P. & Waart, P.J.I.M., eds., International law and Development, M.Nijhoff, Dordrecht, 1988, 87 – 102 : in Basler, k. op.cit. p.138.

(۵) برزیل تقریباً سه پنجم آمازون را در اختیار دارد. آمازون ۴۲ درصد از قلمرو ملی برزیل یا ۳/۵ میلیون کیلومتر مربع است. جنگل‌های گرمسیری آمازون ۵۰ درصد اکسیژن جهان را تولید می‌کند و به‌طور خاص هر ۴۰ مایل مربع آن ۷۵۰ نوع درخت، ۱۲۵ نوع از انواع پستانداران، ۴۰۰ گونه از پرندگان، ۱۰۰ نوع خزنده و ۶۰ گونه از دوزیستان را در بر می‌گیرد. برای دسترسی به جزئیات بیشتر رجوع کنید به:

Mcgee, H.V., Zimmerman, K., "The Deforestation of the Brazilian Amazon: Law, Politics and International Cooperation" (1990)21/3 Inter Fire: Destruction of the Amazon is "one of the grates tragedy of history", Time (Magazine), 18 September 1989, 44 – 50 .

(۶) به مذاکرات اجلاس سران که از ۳ تا ۱۴ ژوئن ۱۹۹۲ در ریو دوژانیرو تشکیل شد، مراجعه شود. متن در: 87 p. Am. Soc. Int'l Law. 506th proc.

(۷) ایده «کلاه‌سبزها» (Green Helmets) به عنوان شکل تغییر یافته صلیب سرخ مطرح و پیشنهاد شد. در آوریل ۱۹۹۲، سوئیس، تأسیس یک سازمان صلیب سبز (Green Cross) را پیشنهاد کرد تا در فجایع زیست‌محیطی، همانند صلیب سرخ، کمک کند. در ماه می ۱۹۹۲، آلمان و سوئیس (با حمایت اتحادیه اروپا) پیشنهاد کردند که به جای عبارت «یگان مستقل زیست‌محیطی ملی» (National Environ Mental Task Forces) به اختصار «کلاه‌سبزها» نامیده شوند تا در موارد اضطراری زیست‌محیطی مسؤول باشند (Malone, 1996: 518 – 519).

منابع

۱. امیر ارجمند، اردشیر. «حفاظت از محیط‌زیست و همبستگی بین‌المللی» مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۱۵، زمستان ۷۳ تا پاییز ۷۴.

۲. دانشگاه هاروارد. *حقوق بین‌المللی محیط‌زیست*، ترجمه فضل‌الله موسوی، نشر میزان، تهران، ۱۳۷۹.
۳. شریف، محمد. «میراث مشترک و وصف آن به عنوان قاعده آمره» *مجله پژوهش حقوق و سیاست*، سال اول، شماره ۱، پاییز - زمستان، تهران، ۱۳۷۸.
۴. شریفی طرازکوهی، حسین. *قواعد آمده و نظم حقوقی بین‌المللی*، وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۷۵.
۵. کاسسه، آنتونیو. *حقوق بین‌الملل در جهان نامتحد*، ترجمه مرتضی کلانتریان، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۷۰.
۶. نواده توپچی، حسین. *حقوق بین‌الملل فضا*، انتشارات عقیدتی سیاسی نیروی هوایی ارتش، تهران، ۱۳۷۸.
۷. هایونگ پارک، نو. «جهان سوم، به مثابه یک نظام حقوقی بین‌المللی» ترجمه محسن محبی، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۹، بهار - تابستان ۱۳۷۰.

8. Baslar, K., (1998). *The Concept of the Common Heritage of Mankind in International Law*, Martinus Nijhoff Publishers.
9. Bedjaoui, M., (1987). "Some Unorthodox Reflections on the Right to Development". in Sander, F. & Slinn, p. *International Law of Development*, Professional Books, Abingdon.
10. Brownlie, I., (1990). *Principles of public International Law*, 4th ed., Clarendon Press.
11. Cassese, A., (1986). *International Law in a Divided World*, Clarendon, oxford,. P 392.
12. Chopra, J. & Weiss, T.G., (1992). "Sovereignty is No Longer Sacrosanct: Codifying Humanitarian Intervention" *Sacrosanct: Codifying Humanitarian Intervention* (1992) 6 *Ethics & International Affairs* 95 – 117.
13. Cocca, A.A., (1986). "The Common Heritage of Mankind: Doctrine and Principle of Space Law: An Overview" 29th Coll. *On the Law of Outer Space*.

14. Financial Times, 5 August (1989).
15. Goldembery, J. & Durham, E.R., (1990). "Amazonian and National Sovereignty" 2(1) In'tl Environmental Affairs.
16. Handl, G., (1989). "International Law and the protection of the Atmosphere" Proceedings of the 83rd American Soc. Int'l Law.
17. Malone, J.L., (1984). "The united states and the law of the sea" 24/4 Virginia, J. of Int'l Law.
18. Mcclearly, R.M., (1991). "The International Communities Claim to Rights on Brazilian Amazon" 39 Political Studies.
19. New York Times, 1 February (1992).
20. Palmer, G. (1992). "An International Regime for Environmental Protection" 42/5 Journal urban and Contemporary Law.
21. Pardo, A. (1970). "A New Order in Space" Symposium on the Exploration and Exploitation of the Seabed and its subsoil, December.
22. Postyshev, V.M., (1990). The Concept of the Common Heritage of Mankind: From New Thinking to New Practice, Progress Publishing, Moscow.
23. Sharga, D., (1986). "The Common Heritage of Mankind: The Concept and its Application" 15 Annals d'Etades Internationals.
24. Teson, F.R., (1990). "International Obligation and Theory of Hypothetical Consent" 15/1 Yale Journal of Int'l Law.
25. The Declaration of Bogota', 3 December 1976, reprinted in (1978)6J of Space Law.
26. UN Doc. A/AC. 138/SC.1/5 R. 5.
27. UN Doc. ST/ LEG/ SER. B116
28. UN Doc. A/CONF. 48/14
29. UN Doc. A/C.2 /SR. 1466(1972)

30. UN Doc. S/23500 (1 January 1992).
31. UN Doc. A/9559 (1974) . 13 ILM 715 (1974) .
32. UN General Assembly Resolution 1823 , XVII, 1962 .
33. UN General Assembly Resolution 523 (VI) 1952 .